عکاسی شب یلدا

مسابقه عکاسی همنشینی دلنشین، با هدف به تصویر کشیدن آداب، رسوم و فرهنگ اصیل ایرانی - اسلامی در شب یلدا برگزار می‌شود. به گزارش جام جم این مسابقه عکاسی در دو بخش دوربین عکاسی و دوربین تلفن همراه، در پنج محور به همت بانک رفاه برگزار می‌شود.

این پنج بخش به شرح ذیل است: تأثیر همنشینی شب یلدا در ایجاد و تقویت صله ارحام، زنده نگه داشتن آداب، رسوم و فرهنگ اصیل ایرانی - اسلامی، معرفی فرهنگ شب یلدا در اقوام و قومیت‌های اصیل ایرانی، توجه به ایجاد شور و نشاط در خانواده و برگزاری همنشینی‌های ساده و بی آلایش، ترویج و گسترش فرهنگ



حافظ‌خوانی در بین آحاد جامعه بخصوص نسل جوان و آینده ساز ایران، مسابقه عکاسی همنشینی دلنشین از اول لغایت ۱۵ دی امسال ادامه دارد.
کورش سعیدی دبیر مسابقه، ساتیار امامی و احسان رأفتی هیات داوران و پژمان مولایی مسؤول اجرایی دبیرخانه مسابقه هستند.

در آستانه شب یلدا نگاهی انداخته‌ایم به حضور میوه‌ها
در ادبیات فارسی و مهم‌ترین شاعران طبیعت‌گرای ادبیات فارسی

پادشاهی سیب و انار



زینب مرتضایی‌فرد
ادبیات و هنر

میوه‌ها حالا فقط میوه‌اند، اغلبشان را هم می‌شود در تمام فصل‌ها پیدا کرد، خودشان هم نباشند بالاخره محصولی از آنها در قالب آبمیوه یا هر چیز دیگری تولید شده و گوشه و کنار فروشگاه‌های مختلف پیدا می‌شود. قدیم‌ها این طور نبوده که هر میوه‌ای فصلی داشته باشد. آدم‌های نخستین احتمالا به مرور زمان در مقام حیرت فرو رفته و این آمد و رفت‌ها را با دقت از نظر گذرانده‌اند. بعد کم کم ریتم هستی آمده دستشان و دیده‌اند در بی‌نظمی انسانی‌ای که گرفتارش هستند، طبیعت چه نظمی دارد برای خودش. بهار می‌رود و تابستان می‌آید، هلو می‌رود و خرمالو می‌آید، بعد هم احتمالا همین طور مصرف‌کننده مانده‌اند و تماشاگر. همین هم اتفاق کمی نبوده دیگر... تماشای جهان. این تماشاگری در مراحل بعدی حتما رسیده به واکنشگری. بعد هم میوه قدم رنجه فرموده و آمده‌اند به بطن ادبیات. ادبیات فارسی هم با این همه برو و بیا و شاعر و قلم به دست، از کنار میوه‌ها بی تفاوت نگذشته است و می‌شود این واکنشگری را در اشکال زیبایی در سروده‌های شاعران ایرانی تماشا کرد. البته همین اول کاری این نکته مهم را بگوییم که نگاه شاعران به میوه‌ها از آنچه نخستین شاعران ادبیات فارسی سروده‌اند تا مسیری که بعدها شاعران تازه‌تر پیش می‌گیرند، تفاوت‌های بسیار دارد. مثلا فکرش را بکنید منوچهری دامغانی در قرن پنجم میوه را با تفکرات خاص خودش می‌بیند و روایتشان می‌کند، سهراب خان سپهری هم در قرن چهاردهم روایت خودش را دارد. میانه عصر زندگی این دو شاعر را هم تا دلتان بخواهد شاعران و نویسندگان مختلف با نگاه‌های متفاوتی پر کرده‌اند. حالا در روزی که همه در حال خریدن انار و هندوانه‌ایم و می‌خواهیم طولانی‌ترین شب سال ۹۸ را با لبخند سپری کنیم، چه بهتر از این که برویم سراغ شاعرانی که میوه‌ها را لابه‌لای سطور خود جای داده‌اند، آن هم سطوری که در آنها میوه گاه به معنی واقعی خودش آمده و می‌شود گفت میوه فقط میوه است. برخی دیگر هم میوه‌ها را با ابزارهای شعری و ادبی گره زده و در مفهوم دیگری به کار برده‌اند. بیشتر هم برویم سراغ سلاطین پرداختن به میوه‌ها در شعر تا یلدای اناری مان را به ادبیات هم گره بزنیم.

سبک خراسانی و آقای منوچهری

منوچهری دامغانی همان شاعری که قبل‌تر هم از او نام بردیم را شاعر طبیعت می‌دانند، او را باید شایسته این عنوان دانست و البته در کنارش این نکته را هم افزود که او می‌تواند لقب داستانسرای طبیعت را هم به خود اختصاص دهد. دیوان منوچهری پر است از شعرهایی که در خود داستانی دارند و در قالب شعر قصه‌ای می‌گویند. آمد و شد فصل‌ها، رفتن معشوق به سفر و هر پدیده دیگری با بیان یک اتفاق طبیعی شروع می‌شود. مثلا منوچهری وقتی می‌خواهد از رفتن معشوق بگوید ابتدا آمدن غروب خورشید را توصیف می‌کند و تمام رنگ و حال آسمان را بیان می‌کند. این موارد در واقع ویژگی بسیار مهم سبک شعر خراسانی را در خود جای داده‌اند. شاعران محیط پیرامون خود را نگریسته و شعرهایی می‌سروده‌اند که توصیفات آنها به محیط طبیعت بسیار نزدیک بوده است، گردش ستارگان، آمد و شد شب و روز و هزار اتفاق ساده دیگر که حالا برای ما عادی و کم اهمیت شده، الهام بخش آنها بوده و در سروده‌هایشان حضور پررنگی دارد. خلاصه که جناب منوچهری هم به‌عنوان یکی از شاعران مهم سبک خراسانی به طبیعت پرداخته و البته این کار را به اوج زیبایی هم رسانده است. او که حسابی هم دانشمند و باسواد بوده، قالب مسمط را برای نخستین بار در شعر پارسی پدید آورده است. مسمط معروفش هم با مطلع «خیزید و خز آرید که هنگام خزان است» پر است از توصیف میوه‌های مختلف. ترنج، نارنج، به، سیب، انار و انگور که شاعر حضور پاییزی‌شان را با توصیفات خاص خود بیان می‌کند، نشان از نگاه خاص او به میوه‌ها به‌عنوان پدیده‌هایی طبیعی است.

میوه دیگر میوه نشد!

خیلی مفصل است، می‌شود یک فهرست عریض و طویل که بخواهیم برویم سراغ تک تک شاعران، اما شاعران سبک غالب بعدی که سرایندگان هم بسیار دارد کمتر سراغ میوه‌ها به معنی خود میوه می‌روند و بیان استعاری به آن می‌دهند.
مثلا در غزلی که گفته می‌شود حافظ برای مرگ فرزندش سروده این‌طور می‌گوید: قره العین من آن میوه دل یادش باد/ که چه آسان بشد و کار ما مشکل کرد.... اینجا میوه بیشتر معنای نتیجه عمل، فرزند یا معانی ایهام‌گونه به خود می‌گیرد. مثلا همین آقای حافظ یک جای دیگر می‌گوید گر من از باغ تو یک میوه بچینم چه شود، یا سعدی در بیتی بسیار معروف می‌گوید: تنگ چشمان نظر به میوه کنند/ ما تماشاکنان بستانیم. اینجا دیگر میوه که عموما هم با همین عنوان میوه در شعر می‌آید و کمتر نام یک میوه خاص را به میان می‌آورد، معانی استعاری و کنایی به خود می‌گیرد و در خدمت عرفان و تغزل ایرانی قرار می‌گیرد. در سبک هندی هم هر چند شاهد بازگشت ریتم زندگی واقعی و امورات ملموس به شعر هستیم اما میوه به معنی سبک خراسانی دیگر چندان حضوری در شعر ندارد. بله. حدستان درست است، در شعر معاصر هم میوه‌هایی مانند سیب و انار در معانی استعاری یا برای برخی توصیفات خیلی محدود به حضور خود ادامه می‌دهند. خلاصه که میوه دیگر میوه نمی‌شود و نام انواع میوه‌ها به‌طور خاص بیشتر در معماها یا در قالب شعرهایی آموزشی برای کودکان به حیات خودش ادامه می‌دهد.

نقاش درختان، شاعر انار

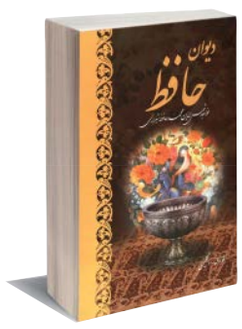
این یک نفر اما فرق دارد، معاصر است اما میوه‌ها حضور درخشانی در شعرهایش دارند. مثلا در حیاط خانه پدری‌اش نشسته بوده، دیده انارها چگونه روی درخت خودنمایی می‌کنند و احتمالا هم دلش خواسته اناری بچیند که نوشته «تا اناری ترکی برمی‌داشت/ دست فواره خواهش می‌شد» بعد هی انارها را نگاه کرده تا رسیده به شعری که در آن می‌گوید «کاش میشد مردم دانه‌های دلشان پیدا بود» خلاصه که از منوچهری به بعد تا همین قرن حاضر شاعری نداشته‌ایم که در حد او به طبیعت بپردازد، ضمن این‌که سهراب در نقاشی‌هایش هم چهره‌ای خاص از طبیعت به جا می‌گذارد که تابلوهایش را تبدیل به آثاری با قیمت‌های میلیاردی کرده است. پس می‌توانیم بگوییم شعر طبیعت‌گرای ایران دو پدر دارد؛ یکی منوچهری دامغانی، مردی دامغانی و متولد شهری در حاشیه کویر و دیگری سهراب سپهری متولد کاشان و مرد دیگری از کویر. هر چند همکار کاشانی‌مان میثم اسماعیلی از چند میز آن طرف‌تر در ستایش سهراب می‌گوید «اگر او شمال ایران به دنیا آمده بود، چه می‌کرد!» اما من مخالفم و می‌گویم طبیعت متفاوت کویر این همه شاعرشان کرده و به قول دبیر گروه محمد صادق علیزاده، کویر آدم‌ها را درونگراتر و شاعرتر می‌کند. نه این‌که بخواهیم بحث قومی و جغرافیایی راه بیندازیم، اما جغرافیا بر آدم‌ها تاثیر عجیب و خاصی دارد، مثلا در غرب کشور موسیقی حال دیگری دارد و در شرقش شعر. هر چند در هر دو سو از هر دو هنر هست، اما نمودهای متفاوتی دارد.
از کجا رسیدیم به کجا! خواستیم مباحث زنده تحریریه را هم برایتان بنویسیم دیگر... خلاصه‌اش که اگر بخواهیم بگوییم کدام میوه‌ها در شعر حضور پررنگ‌تری دارند، می‌رسیم به پادشاهی انار و سیب و شاعران طبیعت‌گرا هم می‌شوند منوچهری و سهراب سپهری که یکه تازی دوستی شاعرانه با درخت‌ها و میوه‌ها و گل‌ها هستند. البته حواسمان به شعر درخشان سیب سروده حمید مصدق هم هست اما او این تجربیات را تکرار نمی‌کند.



یلداخوانی

چرا با دیوان حافظ فال می‌گیریم؟

شعر آموخت مرا شکل دگر خندیدن



اصلا انگار می‌داند توی دل آدم چه می‌گذرد، آدم باورش می‌شود که لسان‌الغیب است، حرف و خواسته آدم را می‌فهمد و بعد هم همان‌طور که طبق تصویر ذهنی‌مان زیر سایه درخت بید آرام لمیده و لبخند می‌زند، جوابمان را می‌دهد. همین هم موجب شده برای هر چیزی که سراغش نرفته باشیم هم به وقت خوش عاشق شدن رفته باشیم سراغ سروده هایش تا بگوییم ای حافظ شیرازی تو واقف هر رازی. بعد هم گشوده باشیمش و بیت به بیتش را خوانده باشیم. این‌که فال واقعیت دارد یا نه هم اصلا مهم نباشد و این عمل را بگذاریم جزو بخشی از خواندن‌های مفید و سودمندمان.
حواسمان هم باشد خواندن این فالنامه‌هایی که با عبارت «ای صاحب فال» آغاز می‌شوند را رها کنیم، خودمان غزل را بخوانیم و آرام مزه مزه‌اش کنیم تا با جناب لسان‌الغیب اخت شویم و زیبایی حرف و کلامش را درک کنیم.
نگاهمان به جهان هم آرام آرام همراه با او عوض شود و بشویم شامل حال مصرع معروف مولانا که می‌گوید: «عشق آموخت مرا شکل دگر خندیدن» ما هم با حافظ و شعرهایش یاد بگیریم شکل دگر خندیدن. اما حالا چرا اصلا ما با حافظ فال می‌گیریم؟ او اصلا لسان‌الغیب است؟
محمدعلی اسلامی ندوشن، استاد دانشگاه و محقق درباره این‌که چرا با دیوان حافظ فال می‌گیریم می‌گوید: این یکی از عجایب اشعار حافظ است که در پشت کلمات و موسیقی آن چیزی وجود دارد که مخاطب را از معنا و مفهوم به سطحی بالاتر می‌برد و این یکی از دلایل فال گرفتن با حافظ و لسان‌الغیب نامیدن اوست.
البته حافظ را لسان‌الغیب هم می‌دانند و بسیار بر این تصور هستند که او غیبگو است. ندوشن درباره این نگاه به حافظ هم توضیحاتی ارائه کرده و می‌افزاید: در شعر او چیزی وجود دارد که انسان را تا حدی قانع می‌کند که مطابق با نیتش حرکت کرده است؛ البته این غیبگویی نیست، بلکه حافظ از زاویه‌ای زندگی را می‌بیند و لمس می‌کند و به بیان آن می‌پردازد که به نیت و خواست فال‌گیرنده نزدیک است.
او ادامه می‌دهد: یعنی ابهامی در شعرش وجود دارد که مخاطب را با این تصور که جواب حافظ به من بوده است قانع می‌کند. در هر صورت یک چیزی به مخاطب گفته می‌شود که در آن پیامی است؛ یعنی هرگوشه از زندگی را بخواهید در موردش صحبت کنید حافظ در مورد آن حرف دارد و به شما جواب خواهد داد. چون موضوع معماگونه است به شما تسکین خاطر می‌دهد.
این مدرس دانشگاه تاکید می‌کند: آثار بزرگ زبان فارسی با تمام خصوصیاتی که دارند دارای خصوصیت مذکور نیستند. آنها ابهام و معنایی که در پشت ابیات شعر حافظ که زاییده تاریخ و فرهنگ ایران است را ندارند.
او درباره محبوبیت حافظ اظهار می‌کند: در سرزمین‌هایی مانند تاجیکستان، ازبکستان، بخارا و سمرقند علاقه عجیبی به حافظ دارند. در ایران دیوان او را بالای سر مریض می‌گذارند تا خوب شود و یا بالای سر کودک می‌گذارند تا چشم نخورد. یعنی دیوان حافظ را مقدس می‌دانند و به آن به عنوان یک کتاب نیمه‌آسمانی نگاه می‌کنند. عجیب این است که از سوی دیگر مدام در معرض طعنه سست‌دینی قرار داشته است و چندین بار مقبره او را خراب کرده‌اند.
اسلامی ندوشن در پایان سخنانش می‌گوید: یک فرد توانا می‌تواند از نکات مثبت و منفی که اتفاق می‌افتد هردو نتیجه بگیرد. یعنی لازم نیست که یک محیط بانشاط و خوب فراهم گردد تا اثری بزرگ خلق شود. بلکه برعکس هم می‌شود. به شرط آن‌که فرد گیرنده انسان توانایی باشد و بتواند از اوضاع و احوال استفاده کند و حافظ چنین بود.